

تاریخ اسکندر کبیر

محمد علی فروغی

۲۱۵۰۸  
تاریخ پکنڈ کسٹریج  
۱۹۳۲  
تالیف میسرز امجد علی خان بن ورنو علی صاحب  
نکار الملک فی شہرک

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

امرو قدرت خاص باکث الملکی جهاندار است که دارای آب

غلوب اسکندر کبیر سازد و بنیاد دولت با عظمت گیارا

بدست عمارت قدوسیه یونان باندازد قوت بزرگی

از اقلیم ما و مفت آیار افرزانه سندر زنده رشید فلیپ و

دواج افتخار کشور استعانی و ملکیت گیری بر سر روی

کیمی ز آب سیر نماید و کبیر افتخار حکم فیه الواحد القهار

بیکدیگر را چون عکس خواست قاف از آن بگذری عظم گشت مقهور

بلکت ستار سپه روز چرا باید شدن مستنون مغرور

بخوان تاریخ تا مکتوف کز در تو با یکار روان این سر مستور

ز بی سیره که عالینار مهیوت ساخته و بودی حیرت انداختی

حکیم است قادر و بران عکس تا بر خار بر بکلت غریز کند کفایت

دلیل و ناچسبیدگی علت آن عزت داند تا حدی فهم بود

آن ذلت تواند نغمه من شاد و تامل من شاد بید الملائک و هیوا

علی کل شیء قدیر درود نامعدود ابدی و صلوات و سلام

سرمه ای بر رسول اکرم و چسبید خاتم صداد اول عقل کل

بنی رحمت شفیع امت بشیرند بر خیر بصیر فی نظیر شهبان

ایار محمد نهار صلی الله علیه و آله و سلم

بر محمد بر علی بر سروران شبت چا باد رحمت بودم حضرت بود

و بعد چون اسکندر کبیر سیرت پادشاه تعدیه در

سلاطین جاگیر در حکم سراسر است از کشورستانان قدیم تر چنانکه

بیت شمس سالکی در ایران و بی صفای دیگر است سلطنت افرا

دادم و شهرتی عظیم از خود در عالم که همیشه تاریخ این پادشاه

غازی را بی همت از رازی و جازی است دارد خاصه مردم ایران

که بکنند و خلفای او را باید کی نصیحت پادشاهان عجم را در دست

شرح زندگانی سرسلطه صاه جبریم اما اتفاقاً دانایان کون

نسخه کاتبی در کتاب غازی سر و اخته اند پس این معنی که تاریخ این

فتاویٰ زبانه یونانی و عربی خوانده و مستصفاً

پهنه جانده خلاصه و کلمات مطالب تاریخ منصوره قدسی را ترجمه و جمع نمود

و تحقیقاً نیکه مردم این عصر از دسترس آن ناکزیر بر اصل کتاب افزود

تا نالیسی منسیف ارزنده شده نگاه برای آنکه کتاب کمال نیز استرس

قبال آن تا بدو شاحی اعلی و آسینی بدو بیچه و صد به شرح و تفسیر آن

بنام حضرت شهزاده راد که در حشمت فزون است از بکنده

ملک منصور و الایعزیزه سر حبلال را اکلیل و شاهر

شعاع سینه کز بوش با نظیر او یزید حشم حشر

فرزدهن کوکب رای زبیر کز کردون دولت منور

موش ساخت چه آن شایسته از مطمن و حضرت اقدس ارفع

عظم دست عواطفه در شناخت که هر معرفت و فضل و کالای سیر  
 با آنکه در عشق و جوانی است و پیران زوده دارد و دست عظمی این  
 و همه آنجا که خود از همه تراست چون پدر بر سر اسطه دانش است  
 و نور و نور خود و جدیدین و امروز چشم با نجا که آن درگاه و سن آدمی  
 از هر بندی آن بنام بر بند رشک حبت و کشتن و تاریخ آن ملک مضمون  
 با هم این ملک مضمون شایه در این ایستند بزرگ آن صورت سیرک و سیکو  
 زندگانی دست سیرک بنیاد بر زاده زاده در جان سیرک و سیرک در  
 و کارش هر روز از نو آری باریت از دنا و چون استم بن  
 از هر نقیسی پیرا باشد و کالی استه قنات بیار از پیرا و نغمه  
 میرزا محمد حنیف بک از ملک و مخلص نغمه بی ستمی اول در این



در این مبحثین در شرح و تفسیر این حدیث عالی در حقیقت خود با صحت و  
 بطلان آن مقبول نظر آن عظامای فایده‌گرا کرده و آنرا با اضعاف  
 ترجمه و حل علوم و فنون ادبیه و اول مسائل حدیثی از تفویض بلا حاشیه

### مقدمه

اسکندر کبیر را بی شک زودترین دانشمند این خلافت برآوردند  
 و گویند که در میان کتب کبیر در قسمی از این کتاب هم سبک‌نویسی  
 حکمرانی نموده و او را می‌گویند که در مورد شرح حال او نوشته  
 روز عید می‌نظر عید قرآن با کادی فریاد از او اسکنده کبیر می‌آوردند  
 که بهشت خود و فریاد کند چشم و بجزیره او داد و آن وقت عبادان است  
 بنده را پاره کرده و در کعبه کعبه که بنظر و تقاضای عباد می‌راند است

کا در خیال بگرفت و نوعی از او باریداشت سخت بود مشتمل  
 در زمان آنستند چند روز از بد خلقی پادشاه در روزی که  
 تازند سلوکوس نکات دفع خایه را دید و بدو شاخ کا و چسبید او را  
 گشان برگاه آورد و اسکندر قربانی را بچ کرد و آن آن  
 بیدل کشه سلوکوس را در تفرین لقب داد و بر او ای تاجی هم  
 سرگاد بر سر نهاد و نیز باید دانست که کبیر از امانی متعهد  
 متعهد بود و نیز باید دانست که بعضی فرنگها مایه ان کونید ان  
 فصلیم اروپای قدیم واقع در سال یونان در زمان آن کبیر  
 مملکت متدوینیه بواسطه اقدار آن پادشاه بر ممان  
 داشت لی در سال صد و شصت و شصت و شصت قبل مناسبت  
 در ایام  
 در ایام

به نیت انگیزی شد و در این عصر تصدیس اسم ناحیه است و  
 در میان ایالت هند و آلپ آسیائی رودی محدودیست و در  
 و عهد آن متعلق بدولت عثمانی است و سمت کمی از آن از بغداد  
 اینک میرویم بر سه اصل مطلب و آن درین بک از نویسنده  
 فرانسه تاریخ اسکندر کبیر را خلاصه کرده در پنج فصل نگاه داشته  
 از ابراهان ترمینس کاریم بعد از آن کبیر بر آن میافزاییم چون  
 فصل اول در جوانی اسکندر

### فصل اول در جوانی اسکندر

پوشیده نیت که اسکندر کبیر پادشاه مقدونیه از تمام کشور پستان  
 بزرگ قدیم بزرگتر بوده و شهرت او در عالم کثر از آن قصیر و نامی  
 نیت بلکه مشیر است آنها که از علم جغرافیا با خبر نمیدانند که مقدونیه

از ممالک یونان نبوده اما ریخ اسپکنده در بطور حشاطا  
 با تاریخ یونان اورد چه فلیپ پراسکندر در یونانی است و بن  
 یکی از شعب خانواده بسکه کلید که از یونانیها در سلرت النوع  
 هر کول میداند میرساند و باید دانست که یونانیها میقد  
 با رباب انواع بوده عینی ای هر چیزی بت النوعی قابل شده  
 و از امیر پستید و جنبها با فحاران معی کفره و از انجمله است  
 هر کول که در اسپر شتری میدانسته و در اسپر آنها این النوع  
 از دوران بسیار مشهور است اما در اسکندر مسماة بالینیا پس  
 نبش منشی تاسید شود و مشهورترین شخص از خانواده اسکید شیل  
 نام است که در جنگ ترو و ختورد داشته و نهایی شاد در اید

رسانیده و نزد ایزداد اسپهای صغیر بوده و جنگ و محاربه بسیار  
 آن مشهور است. او پیش پرتلیان معروف نیز از پادشاهانی است  
 که در آن جنگ شاکت کرده و همسر نموده و خلاصه پسر شاعر بزرگ  
 یونان که بمنزله فردوسی آن ملک است در کتابهای ما و از او پسر  
 میونسند در ایات خود که موسوم با ایلیاد است در اشیل شرح کرده  
 و این جمله فسانه باشد اخباری است مختص فسانه و این است <sup>بخط</sup> آن ایلیاد  
 تاریخ دانی است آنچه از اسپکندر مسلم است لغت که زبان  
 تربیت مذہب او زبان تربیت مذہب اهل یونان بوده اما  
 ایلیاد منظومه اسپروس که در آن از اشیل شرح کرده اشعار  
 مشتمل بر هشتاد و نهمه و این منظومه از شاهکارهای آن شاعر است

## دانستند

اسکندر کبیر در سال سیصد و پنجاه و شش قبل از میلاد مسیح متولد شد  
 و در آنوقت پدرش فیلیپ پادشاه شهری مسخر کرده بود و موسوم به پادشاهی  
 از بلاد مقدونیه است. معاصران ولادت اسکندر بر پدرش خبر دادند  
 که یکی از سرداران تو بر اسل ایلیپری از ممالک قدیمه اطراف مغرب است  
 و اسبهایت نیز در اسب دوانی کمپیکت بیرق بوده است و اسب  
 دوانی کمپیکت از اعیان دنیویانهای قدیم بوده که در هر چهار سال یکبار  
 از انبام ژوپتر کمپین یعنی شهری مسخره اند فیلیپ این پیش  
 رفتار اقبال نیک گرفته حدس زد که اسکندر دارای همان  
 افتخاری عظیم خواهد شد بعد از آن معلوم گشت که در روز تولد

اسکندر بعد معروف در میان در شهر افزای شهرهای قدیم آسیای  
 صغیر اشکرتند و بعد در میان یکی از عجایب دنیا شمرده شده است  
 علمای دین از این حسرتی نفرین نمودند که اهلیم آسیای صغیر یکی  
 بسطلا خواهد شد

اتفاقات دیگر نیز معاصران ولادت اسکندر را در این مکتوب  
 جمع و ثبت کرده که ولادت اسکندر را بابت آن سوانح جلوه  
 و عظمی دهند چون ذکر آن تطویل بلاطاعل است در صحت آن نیز  
 حرف بیرون از نگارش آن صرف نظر نمودیم همینقدر که گفته  
 قهرمان بقدر دنیا سوانح بزرگ عالم مصادف بوده است

اسکندر را در سپتن سپرده سائکل بصلیوت بزرگ معلم اول اسکندر

که در ترتیب نماید پس کند از شرط هوش مستون فضایل آنرا  
 خود گردیده و اسکارا میکت من معلم خود را از پدرم کمتر دوست  
 نیدارم پس کند در طرف چهار سال علم شعر و فصاحت و حسن  
 و عینیک فنون طبیعی و طب نجوم را تحصیل نمود و از استادان  
 برای ترتیب ایشان برده کتب مفیده و خدیبه تصنیف کرد و نسخ آن  
 مصنفات جلیده هم اکنون موجود است مگر کتابیکه برای دستنویس  
 سلطنت و حکمرانی نوشته جای افسوس است که آن نگارنده علی

مفقود گشته و از میان رفته است

یکی از شعریات اسکندر که خیلی آن میل داشت خواندن مسطور است  
 و اشعار بیشتر شاعر عرب و منظومه ایلیاد را که پیشین ذکر می از آن



نوویم در عیب مطلق بجز آنکه اشتباه خود داشت و در سطوی  
 اسکندر از منقش ساخت این اقسام را اتمار حسنه از خانه  
 گفتند خلاصه اسکندر منظومه ای یاد در همه کز از خود دور  
 و در او ان مجاز به و جنک آنرا زیر باش خود میکند است و میگفت  
 این کتاب یکی از آلات او است و حال جدال است و افتخار است  
 سابق آنکه کرد اعظم فخرهای عالم شمرده میگفت کسی که بر او را  
 روح کند بقتحرتین اهل این جهان است

اسکندر برای حفظ صحت و از دیا و قوه و بنسبه خیلی مشغول در  
 و ریاضت بود و متصل و زرش منمو و تا در چاکلی و حسی با علی در  
 کمال رسیدن و در این مهارت و جلالت دید گفتند سید ابراهیم

بروی در بازی آهنگی بزمغانی گشت چو ایل و ارم صیحه  
از پادشاهان باورد و استباشم.

تا سگدزد و قن ساری هم عدیل و نظیر داشت روزی ایسی بسیار  
مناز بخواریلی پراپ کند راه رود که استیلا نماید چند تن از  
جلوداران فلیپ که از سواران نامی بودند خواستند بر آن اسب  
سوار شوند اسب سرکشی کرد و تن داد و اهل خبر داشتند که در آنوقت

رکاب خراج محسول شده بود و سوار شدن اسب

و سوار می نمود چون داوران درگاه فلیپ از سوار شدن بر آن  
اسب عاجز ماندند فلیپ از خیال حسدین آن اسب افتاد و آنگاه  
گفت جفاست چنین اسب منازیر از دست دادن فلیپ گفت

ایسی کہ توان سواران شد بچہ کار آید اے کندر گفت میتوان  
 این اسب شد فلیپ گفت یعنی تو از این لا دران چاکسترا ہیر  
 اسلندر گفت دیر حال من این اسب را بخوبی رام میکنم و سواران  
 میشودم فلیپ گفت اگر سوار شدی چه میدی اے کندر گفت قیمت  
 اسب امید ہم پس ازین گفتہ کمال چالاکی برشت اسب جا  
 گرفت فلیپ از خوشحالی گریست و پسر در آغوش کشیدہ گفت  
 فرزند مملکت من قابل ولایتی چون تو ہر مند می نیست بد کشوری  
 بدست آرد کہ در خور قدرت و عظمت تو باشد باری آن اسب بو  
 بینی سرکا و نامیدہ شد و ہنکندار از امر کب خودت را روا  
 و بعد شہری بنا کرد و بہین اسم نامید

فیلیپ بودی پسر خود اسپندر را از مقام مملکت و دولت مصادف  
 برای یونان آید داشت خبردار کرده و در حالت در آنجمله آید  
 شانزده ساله بود که پدرش مقیم سپهری شد و در انابت سلطنت  
 دو سال بعد اسپندر را فیلیپ یونان رفت و مقیم شد که شهرگزین را  
 که از بلاد یونانست از تصرف اهل تنیس و آن متسع سازد

( تنیس از شهرهای معتبر یونان بوده ) اسپندر حمله بجستی مقیم  
 اهل تنیس که مشهور و معروف بعد تنیس بودند برود و آنها را  
 فاحش و ادو فحشی نمایان نمود و از آنوقت برتری و تسلط مقصد و یونان  
 سلم گشت تا فیلیپ ملاحظه اهل تنیس را کرده اسپندر را با یکی  
 از سرداران خود زرد آنها فرستاده از صلح سخن آید اسپندر را

هنگامی که در اعظم یونان مشهوری آراستید بزرگ بودید لوصف

و ملاحظه کردید چنین نظرش آمد که بهترین تبه ایشان نیست که شخص

در نظر اهل این شهر جلوه و مرتبی داشته باشد

پس از آن فیلیپ الفیاسس را در اسکندریه اطلاق داد و زوجه دیگر

اختیار نمود و از اینجاست که ورت اتفاق بزرگی فیما بین پسر و

در گرفت در حین عروسی فیلیپ با زوجه جدید همگامی تا از اهل

مقدونیه را با خود مشتاق کرد که در حالیکه خدای فیلیپ از برادرزاده

فرزند می بود که وراثت حقیقی تحت وراثت باشد چون شارالیه

بزرگان آورد اسکندر گفت ای کوه پسر من کهستم مگر من در

ارکله سلطنت میتم این کیفیت جام خود را بر سر او در فیلیپ

عمل با سپکندر کرد تا در خیال بزمین افتاد اسپکندر بطور مختصر  
 بطرف پارسه کرده گفته این است آن کسی که میخواهد از روم <sup>مختلج</sup>  
 و آسیا را منگردد کسیکه از این بسترمان بسر میل بسنمای قابل <sup>منگارد</sup>  
 بزرگ نیست

اسکندر بعد از این جبارت که نسبت به پدر خود نمود با مادرش از  
 مقدونیه بیرون رفت تا فلیپ بزودی در اتمام دولت و اوست  
 معلوم نیست بعد از واقعه کشته فلیپ و اسپکندر از کجایه یکبار <sup>صفا</sup>  
 و تحت سابق در میان پر و سپه حاصل شده باشد سپس از آنکه  
 فلیپ متولد شد بعضی کاتبهای دربار او اسکندر غوغا و برادر  
 چنان دانستند که پسر سباب لاگت بر کشته اما تصنیف قدیم

در جناب خیری نوشته از ثبوت جناب اسکندر نسبت به سخنی  
گفته از برائت فرمود آنچه مسلم است این است که اسکندر قائل  
پدر خود را کشته جدا و جدا زود و آنها که با قائل به دست برداشته

و چهار سپاهت کرده

## فصل دویم در جلوس سکنده

اسکندر کبیر در حق بیت سلالی در عتبه قبل از میلاد مالک تخت  
و تاج شد و بر سر سلطنت جلوس کرد و مقدمه در آن زمان  
مملکتی با اقدار بود ولی بیابان مرومانی را که قلیب مغلوب و مطیع  
گوده اسپند رنگا پاری کند در آن او ان خطیب بزرگ آنی که  
دستین نام داشت خطبه خوانده و آنالی پوزار نصیبان نجر کز بود

و ملکت بهم خود دلی اسپکندرت به حرکت کرده خیر خود را بجای  
 بیز رسانید مردم چون از قدم اسپکندرت خبردار شدند دانستند  
 آن پادشاه کاری از ایشان ساخته نهد در حال آرام گرفتن  
 و چند تن از فدائیان را از آن بقدر خواهی بجنور اسپکندرت رسانید  
 و در عین آن خود اظهار امت کرد و اسکندر را تقصیر آنها کند  
 راه طرف شمال را پیش گرفت تا وحشیانی را که منجم استند بر  
 حد گشتند و بیدار پس از غلبه بر آنها اسپکندرت از زود و ادب  
 (طوبی) عبور کرد و او اول شخص یونانی بود که از این رود عبور نمود  
 در سوال رود ادب اسکندرت طوایف سنت را که بند در زرنی بود  
 دید و از حالات و عادات آنها متحیر گردید از ایشان پرسید شما



فرچه در نی عالم تیر رسید در جواب گفتند ما از هیچ خبری آن نداییم  
 مگر اینکه آسمان بر سر ما خراب شد و اسکندر گفت معلوم میشود بجای

سلت خیلی محسوس و ش

بونا نباشند اسکندر کشته شد جرات کرده باز شوریدند  
 پس میباشند با عساکر مقدونیه جنگ کنند باز اسکندر در نظر  
 مدت سیزده روز از ساحل دانوب خود را به پونی که یکی از ایالات  
 یونان قدیم بود رسانید و در مرکز این مملکت قرار گرفت و گفت  
 و قتی که من در کنار رود دانوب بودم در منتین خیال میکردم من <sup>ظلم</sup>  
 چون قبالی رسیدم و کمان کردم من جوانی هستم لکن در جوانی <sup>من</sup>  
 باد معلوم خواهم کرد که من مردی سیاه شام عساکر اسکندر بعد از

سخنش را مستحضر نمودن پادشاه گفت حکم بیست اهل مشهور است  
 که با این بلده رقابت دارند پس چه آنها گویند چنان کنیم آنها  
 این شهر باید خراب شود اسکندر حکم بجوابی آن ادوسی هزار نفر از اهل  
 بیت اهل غلامی فروختند و هیچ از ایشان نماند که خانوادگیستیم  
 شاعر معروف منوم بنیدار که اسکندر معشوق کلمات و اشعار  
 بود االی آن قصه خنک طعنان نگرده بود اما خطبای آنها بعضی  
 خطبه با بر ضد مقدونیه خوانده اسکندر گفت باید اینها خطبای  
 تسلیم کنند اما بعد از آن تغییر تقصیر آنها گذشت و اینها برای  
 ایرانها در طرفت پنجاه سال معنی از شسته قصد قبل از میلاد تا چنان  
 صد و چهل نه در او ان محاربات مدی خلی اذیت بیوانها کرده بود

و خلیف در خیال بود که حمله با بران نماید تا اسپکندر منجوست  
 این مملکت را زیر و زبر کند و برای مقصد و نیایدان وسیعی باز  
 کرده باشد و از برای ناخشن با سپیابصبر و قرار بود

اسکندر قبل از نهضت از مقصد و نیت تمام آنچه در این مملکت داشت  
 میان دو پستانش قسمت کرد یکی از او پرسید پس برای خودت  
 چه گذاشتی گفت امید را برای خود گذاشتم پس از تقسیم با مملکت خود  
 اسکندری بنهار نفر پیاده و چهار هزار و پانصد سوار نقشه بسیار  
 و صد و شصت و کشتی داد و وقتیکه همه و کلمی پول حاضر کرد و سربازان  
 اسکندر همه بجهت خود و روح قشون او در واقع مبارزان پاوه بود  
 که هر یک نیزه بدست داشتند بطول شش فرسخ و صفقات تا

بطوریکه کسی قدرت در دیدن آن نداشت و تاب تحمل ضربت آن را  
 نیاورد و اسکندر بر این قشون جنگ دیده و سرداران کارآموز  
 محتاج نبود که لشکری نیامده بر این داشته باشد و با همین عدت  
 میتوانست پادشاه بزرگ یا شاهنشاه هر که دارا باشد مغلوب نماید  
 پنجاه سال قبل از آن تاریخ چهارده هزار نفر سپاهی یونان که هم  
 شاهزاده ایرانی بودند از صحاری ایران عبور کرده بعد از بازمانده  
 زرد و خور و تصادف با مشکلات هزار نفر از آنها از اسبها  
 جان سلامت ببریدند این مسافت که با سیم بازگشت هزار نفر  
 معروفست ضعف مملکت ایران و قوت اعمال صنایع و حرفه پدید  
 آمدن مشهور و باسکندر دل پیدا کرد که با ایران نازد

چون بازگشت ده هزار نفس یونانی از ایران از مطالب مهمه  
تاریخی است در مسیحیت از کتب فارسی و عربی نگاشته نشود و سخا  
کارش آن خیلی مطلوب بنمایند و خلاصه آن از قرار ذیل است  
باید دانست که کورس اسم دوازده سپاهین کبانی عجم بوده و  
یونانیها کورس را کپروس تلفظ کرده و سایر فرنگیها سیروس  
بعضی را عقیده افیت که خیر و معرب کورس است در هر حال  
کورس اول سپر کا منیر است و کورس دوم که فرنگیها او را سیروس  
خوان میکنند سپر دار پوششش نئوس بوده (دارا بطوس دوم)  
کورس دوم معروف بحان بود و شیر دراز و نرنگ است  
و یونانیها او را بجهت حافظه فوق العاده منمن لقب داده زیرا که

این کلمه دلت یونان یعنی قوه حافظه می باشد اردشیر منمن  
 در سال چهارصد و چهار قبل از میلاد بر تخت سلطنت ایران تو  
 حضافات جلوس پس کرد و حکومت ایالات آسیای صغیر بر  
 کوشش میسر و من همان داد و آرزو خاک که اردشیر توجه درستی  
 نکت دولت نداشت مردی اقبال کار بود و کوشش سلطنت  
 میلی مفرط با لشکری حبه در مکتب از صد هزار بر بر و سیرده  
 هزار نفر یونانی حرکت کرده متوجه پای تخت شد که تحت و تاج  
 از برادرش اردشیر مخرج نماید اردشیر نیز با قشونی قریب بود  
 که فرود دست هزار نفر انباشت نموده بجلو گیتی کورش  
 پرداخت و بود در نزدیکی شهر کوناگر که از بلاد کلده و نینوا

شطرات بود و مسافت آن تا بابل دور و ز راه آسانی کردند و سوار  
 جنگ شد و خون زیادی ریختند قشون یونانی که بر پسم ازین  
 اجیر کورش بودند و اگر نفعن حکیم و مویخ و سروار یونانی بر آنها  
 نوعی ریاست نمود شکر را که در مقابل داشتند شگفت دادند و چنانچه  
 که دور کورش بود و در پادشاه خوانند و کورش که جوش و خروش  
 زیاده از حد داشت خور و ابوارانی که دور اردشیر بودند  
 و آنها را متعسف ساخت در بوقت و برادر هم رسید و من تین  
 جنگ کردند و کورش بست اردشیر کشیدند آن روز یونانها  
 تا شب در کار زرم پاری کرده دشمن را پرانند ساخته آنگاه  
 متحیر ماندند که چه کنند زیرا که روز پیش در حقیقت آفای آنها

گشته و سایر لشکریان او منهدم شده بود اردشیر شخصی را  
 نزد سردار یونانی فرستاده تکلیف کرد که با عا کرش  
 تسلیم شوند و قبول کرده و اردشیر چون جرأت نمیکرد بیهوشی  
 حاکم کند گفت اگر شرط میکنید ملک من خرابی اردنیاد و جزای  
 میدهم که بوطن خود بازگشت نمایند یونانیها مضمحل و دست  
 بیونان شدند و آری نام را به ستمای آنها گردید و یکی از سرداران  
 اردشیر موسوم قیافین با آریه سازش نموده که در بین  
 یونانیها را تا نابلاک کند لذا آریه آنها را از صحاری قیافین  
 و حبشه و فرات که آنها را در رودهای بسیار داشت و حرکت  
 در آن در کمال صوبت عبور داد یونانیها گفتند خطر و خیال



سردار اردشیر شده و دیگر نفعی که جوانی از اهل اتن پای تخت  
 یونان دارای محرم و عسکر بود با آنها گفت باید با حیط را  
 پیود تا از سر دشمن این باشیم و نخت کار نیست که باید چند نفر  
 رئیس سردار قرار داد اما حرکت از روی نظم باشد و قسطن  
 بی سردار بید بسیر و ج مانند خلاصه بعد از شوری دشمن  
 و تپازین و شراط و کله از و قسند زری را سردار قرار داد  
 و قسطن یونانی چهار قسمت شد و قصد کردند از هر چند جلی  
 و فرات عبور نمایند یونانیها تقریباً دو هزار و پانصد گله  
 از وطن خود دور بود و طی مسافت با وجود قسام مخالفت کاری  
 دشوار بود چون کوههای ارمنستان رسیدیم ارازمه و هم

ایرانیها با آنها حمله کردند تا جرات و جلالت افراد لشکر ایران خرد  
 و احتیاط سرداران رنج این شکل نمود بعد از آن از ملکت  
 کاتبها و جمال کشید و کوه بنام گذشته بر آن پرورش که مختصر  
 یونان در دریای سیاه واقع بود رسید و در آنجا در کشتی  
 بسواحل آسیای صغیر رفتند و در امتداد سواحل مزبور  
 حرکت کرده بر آنس و اصل گشته و از آنجا بطرف یاقوم دریا  
 شافتند در آید بشرین نام آنها را برای لاییدن حسید کرد  
 و بدین منوال از سلفی شکل فراغت یافتند این بازگشت با  
 افتخار که معروف بازگشته هزار نفری از اعمال و سواح  
 تاریخی میباشد یکی از غرایب صنایع نظامی عهد قدیم است

که بواسطه دانش کفایت از نفع انجام یافته و این شرح  
آن سردار حکیم در کتاب جم و موسوم بانا باز نگاشته است

## فصل سیم در فقر ارض و دولت کیان

اسکندر در فصل بهار سال سیصد و سی و چهار قبل از میلاد

بیچ مانع و اشکال از زمین مینسی دریای بلخ که امروز معروف

به بخارزدارد ازل می باشد عبور کرد و اول جنگی که با عساکر

داران نمود که در رود کرانک که رودخانه کوچکی است در آن

ضعیف بود در این محاربه اسکندر متحمل خطرهای عظیم گردید و سر و ارا

ایران پوران خود را با اسکندر برابر ساختند و پادشاهای

که از امانی یونان حبس کرده بکار آمدند همین ازمانی بود

که جزیره است از عثمانی در آرش پل در کناره جنوب غربی تا خط  
 از سرداران در او بود این سردار رشید قابل در جنگ گشت  
 . نهضای رشادت را ظاهر ساخته خدمت های نمایان برانمود آن  
 بعد از غلبه و بر ورجیلاوت برد و با وجود مساعی او فتح و غلبه  
 نصیب اسکندر شد و تسلط شاه گمانی بر آسپای مسیح گشت  
 فی الحقیقه اسپندر خونی که داشت خط از زمین بود چون او را  
 جهان دیگر بود خیال قمار نقد و شیه کجایه از بابت این صفت  
 و باورد کاری آسوده گشت و خود را مالک آسپای  
 باید دانست که گردنم کی از شمشیر می خردم فری بود و فری  
 کی از آفتاب آسپای ضعیف شده بعد از و پیر در گردنم بعبودان

وحی و الهام گفته بود هر کس اول در این عبادتخانه <sup>بسیار</sup> سود  
 میرسد بزکری گردویس نام از امانی منسیری ابتدا <sup>بمعده</sup> بان  
 ورود کرد و پادشاه شد و عتاده که او را بان <sup>غضنیم</sup> بان  
 کرد بواسطه پرسش می اس وقت خاص و غیره مال <sup>بند</sup> بان  
 عواده بافتاده کردن است که امروز گردنی <sup>سطح</sup> میگویند بواسطه  
 نسجه وصل شده و بطوری صنعت کرده شده بود که <sup>سخت</sup> سگس  
 و آن نسجه را میتوانست پیدا کند و کرده را باز نماید <sup>عنا</sup> و از بیم  
 وحی و الهام گفته بود هر کس این عتده بکشد مالک <sup>قلم</sup> ارام  
 آسیما خواهد شد اسکندر تدابیر برای کشودن آن کرده کرد  
 و سودی نخشید آخر الامر با قدره خود آنرا برید که <sup>مخلطه</sup> بطور

و انمود کند که من گمراه را باز کرده ام و اسپما از آن من  
خواهد بود

اسکنند رعبه از آنکه پیشرفت درستی حاصل کرد و نزدیک بود  
تمام کوشش او بیفایده گردد یعنی در تارس از شهرهای قدیم  
بسیای ضعیف در آب بسیار سردی که از کوه تروس از رشته کوه  
جبال آسیای ضعیف جاری بود رفتند سرما خوردگی پیدا نمود  
دخت یار شد و حالت خطرناکی عارض او گشت طبیب  
مخصوص او که فلیپ نام داشت و پرامعالج کرده از آن  
بقیه ماند

گویند در این موقع نامه با سکندر رسید مشعر بر اینکه فلیپ طبیب  
مخصوص

و پسعی از پادشاه ایران گرفته که اسپند را سموم کند  
 در وقت قلب طبیعی برای او ترتیب داده و آورده بود  
 بخورد نامه از او انداخت بدون تزلزل منجم گرفته خورد  
 و این عتساک که ناشی از بزرگ نشی و قوت قلب او بود و  
 اطمینان بی غلیب یکی از کارهای معروف اسپند است  
 اسکندر بخش ایند تحت یافت بطرف پادشاه بزرگ عجم دارا  
 که کدمان نام داشت را بدو نشانای سگدی شماره ششصد را  
 تفریح دهنبا کرده بود و چهل بند از آنها سربازانی بود  
 که او یونان حبس کرده آنها را پادشاه متجدد نسیه زیاد  
 از چهل و دو هزار پیاده و چهل و چهار سوار نمود لکن حلال و اعشا

حالت وضع دارا و سپاهیان او بنا بقدر برای اسکندر خوب  
 بود که نظام امور لشکری و کفایت و استعداد او یعنی نقطه قوت  
 و نظم امور عسکریه اسکندر را سبب غلبه وی نشد بلکه بی استعداد  
 دارا و بدی وضع لشکرانش گشت بزرگی بفتح و نصرت پادشاه  
 مقید و متبصر کرد

در جنگ اول قشون در ارناکت خورد و همشیز کیانی سران  
 و اهل و کسان خود را کذاشته سراسیمه راه فرار پیش گرفت  
 مادر و زن و دختران در ارار اسکندر و شکست خورد اما احترام  
 آنها را کاظمی و منظور داشت

گشت در ارار اسکندر در ۳۲۳ قبل از میلاد در ایسوس



از بلاد آسیای صغیر بود و فیما بین ساحل دریای مدیترانه  
 (بحر ارض) و کوهها بگذرانند و ساحل را از ناحیه شط فرات  
 جدا میسازد و اسپند ریجای آنکه دارای دریا و دریاچه شط فرات بود  
 عاقبت ناپدید حرم را پیشنهاد خود ساختار این شد که تمام آن  
 کناره را تا مصر متصرف شود تا برای پادشاه عجم مصلحت آن  
 طرف را منصرفی نباشد

در او آنکه آنقدر در اسکندریه منتهی شود شهر تیر از بلاد حبشیه  
 (حبش) که امروز معروف بیروت میباشد تسلیم اسپند  
 و در جوی پادشاه مقدونیه باز کند چه وضع این شهر که  
 در خبری واقع بود دلالت بر هانت آن میسود و اهالی

چنان میدانستند که در مقابل آتشبار قمار از غنچه شقاوت  
 بر میانید اسپند رندی خیابان مانند ساخت که عراوه های خود را  
 با آلات ادوات جنگی که در آنجا بود از روی آتش کشی  
 ناپای دیوار شهر مانند و پس از آنکه هفت ماهه تیه در کمال  
 سختی پاشند و استیادگی کردند اسکندر آن عبده را سخر نمود  
 دو ماه هم برای گرفتن شهر گزار از بلاد مغربه فلبین پادشاه  
 مقدونیه تیه اسپر بر روده بعد از احاطه و تشریح آن از هر  
 طرف از ابرم گرفت آنوقت ملک سوریه یحیی شام و جزیره  
 بزرگ قبرس در تحت اقدار اسکندر درآمد و او را در مصیبه  
 نجات دهنده خود را استیلا قدم بر انداختند

اسکندر در اوان اقامت خود در مصر معبد آمن در صحرائی  
 یسبی رفت آمن را تبارت النوع آفتاب و انبیه سینه  
 و در تین در غزیره تری در صحرائی یسبی و بعد برای او خسته  
 بودند و صحرائی یسبی از صحرائی یسبی اتفاق در طرف مغرب  
 مصر در حقیقت عبارتست از بیابان قهر برده و طس ابلس عز  
 و صحرائی کردغان در فرور عینه چون اسکندر معبد آمن  
 رفت رئیس سده معبد با و باسم سپر آمن سلام کرد یسبی او را سپر  
 آمن نامید و نزدیکان اسکندر چنین نمودند که آنحضرت یسبی  
 مشارالیه با و رنموده و بر اعلکوتی نژاد دانسته اند و ساداتها  
 که اسکندر را پاره شده لبها از این جهت بود

اسکندر قبل از آنکه از مصر بیرون برود در سال سیصدی و

یک پیش از میلاد طسرح بنای شهری ریخت و آن شهر بعد از آنکه

معروف ترین شهر دنیا گردید و آن شهر است اسکندریه که هم الان

آباد است

اینک بودیم بر سر درخام و تمام عمل اسکندر در دارا گویند

پادشاه کیانی میل داشت به فرمان محمد و بنیه صلح کند و تمام

عظمت و نواهی و آنکه همین دریا می آید ترانه و شط فرات را

با اسکندر بنیان و چه صاحب داکه از میگرد و کلی از دریا

خود را بر نی ما و میدارد و سلطنت را با او با نوح قمع منجم و

کلی از صاحبهای اسکندر موسوم با این سخن گفت اگر من اسکندر

بودم این تکلیف را از قبول میکردم آنکند رفت من  
 قبول میکردم اگر پارسین بودم در جواب را گفت اگر پارس  
 ایران بخوابد من و تمانه با او رفتار کنم باید شخصاً تسلیم شود زیرا  
 جایز نیست اعلیهم آسیاد و سلطان داشته باشد بعد از آنکه  
 از فرات و جله عبور نمود و وارد شد به شتهای وسیع که در طرف  
 مشرق و جله مستقیم بود در آن لشکری بشماره زیاد از آنچه در  
 داشت بجزیر کرده و از دحام و جمعیت سجایی در او جمع  
 آنکشت حد و سبب که آنها در جلو حله سر بازان آنکند که  
 فی آنجمله سپاهی و جنگی بود و از سنون حربه با خبر نماد  
 کند عا که مقد و سینه حله بسیار سختی بطلب لشکر دارا که خود

در آنجا بود بر نه و پادشاه کیانی ایندهشتر و در آن روز و قه با  
که در ایسوس مشرک کرده بود راه کز پیش گرفت درین جمله  
و جنگ زیاده از سیصد نفر از قشون اسپند زلف نشد محفل  
اینجا ریزیدیل یا کنگا بود و آفتاب دولت کیان درین سرزمین  
مغرب بود (کنگادشت وسیعی است در آریه یعنی مملکت

بنی اشور واقع در مغرب جلد در فاصده تعلیلی از اربل)

(تاریخ جنگ اربل و مشرک دارا که کدمان نام داشت  
و افتراض دولت کیان سال سیصد و سی قبل از میلاد  
بود است)

(فریژی در قدیم دونا حسیه تیره کی را فریژی کبر میگفتند

(دکورا)

دیگر بر منبر بزرگی صنوبر و چندین شهر داشته و بعد از تیسرا  
 عدیده در اسم در رسم امروز فریژی عبارتست از لوای <sup>فقیه</sup>  
 و آن برای وفاق شهر و کویا میسر و احصا شده لوای آن  
 قرمان است و دو لوای هزاراناطولی و جمله از ممالک است  
 خانی است

(قبیله مشرقی است از بلاد قدیم مصر خلی معتبر و معروف بوده  
 بشهر صد درواز: نیز تیسرانی تحت بیوتی بوده از ممالک یونان  
 قدیم و امروز تیس یونان با اسم شو معروف و موسوم است)  
 فصل چهارم در سلطنت اسکندر در آسیا  
 اسکندر کبیر در بابل جنوان پادشاهی آسیا تاج بر سر گذاشت  
 (دوازدهم)

و با شمت و شوکتی که خاصه اهل سرق زمین بود بر تخت سلطنت  
 جلوس نمود پس از آن شوش پای تخت گیاره سحر کرد و  
 جمید را در صطخر با تمام کاراکه ایرانیان در یونان کرده بودند  
 بیاد نهب و غارت داد بلکه با شس بوخت بعد طرف اکباتان  
 (همدان) روانه شد و وقتی با نخل رسید که در از شهر میرود  
 آمده و راه فرار پیش گرفته بود اسکندر با جمعی از سواران  
 بک اسلحه خود بتعاقب او پرداخت و بعد از چاره روزه روز را  
 خود را با و رسانید اما در وقتیکه آن پادشاه بخت بر گشته بدست  
 یکی از بساتراپهای خود گشته شده و کارش گذشته بدست  
 نزع بود باری پادشاه کیانی اسکندر را دید یا ندید چشم از



اینجهان ملک دولتی بآن عقلت پوشید در هر حال اسکندر  
 دارا که ناز با احسنم پادشاهان بقبره جدد او که سزایان  
 و سنن دید عجم و مقدم شهریاران عالم بود فرستاده دفن نمود  
 و بعد از آن خود را شاهنشاه نامید و باب شهید فاحشه شاهنشاهان  
 مشرق زمین را پوشید دست از سادگی و ضح مقدونیه کشید  
 ای باب بکل جلالی با علی درجه کمال فرایسم آورد درایت  
 و استقلال خوش را چون آفتاب در روز روشن بلند کرد و الهی  
 مقدونیه که ملزم رکاب اسکندر بود طوعاً و کرهاً تشریفات  
 و تملکاتی که در دربار دولت ایران معسول بود قبول و خستیا  
 نمود و مردم این مملکت خواهی نخواهی اسکندر را پرستش کردند

ویدرستی از درنگین و تسلیم درآمدند  
 زیرا آنجا که فرمان معدومیه وضع خود را باین شدت تفسیر داد  
 صاحبضبان قدیمی عصر و زمان پراوار روی رنجیده اسپند  
 در حال غفلت اینخی شده دید جانفش در معرض خطر است و  
 صاحبضبان فرور او را تلف کند لهذا فلیو تاس رس و  
 خاصه خود را مقصود خوانده لشکر او پر دخت و سر باران را  
 آن چهاره را شکستار نماید و بارشین بد پریو تاس که از زمان  
 قبل پرا سکندنا آنوقت خدمات نمایان باین پرو سپر کرد  
 بود حکم ما پو شاه بدست صاحبضبان مستول شد  
 خوش نخی و تکتک فکی باین عظمت اسکندر را بودی غرور انداخت

اما چیزی از حرص و آز او کم نماند باز زیادتی طلب مینمود و در خیال  
 کثرت کشائی بود راست است بکنند بر روی تخت طلا و زیر پست  
 شهریاران ایران نشست اما باین قدر جاه و مقام متقاعد نکشت تا  
 باین شد که در تن بیت و شش ساکنی تمام نواز کشید و خود را  
 صاحب اختیار آریا نموده بلکه افلا میخواست تا حدود اعلی کشد از  
 بعضی از یکطرف تا نواحی و حدی بی آب و علف واقع در شرق  
 بحر خزر را و از طرف دیگر تا سواحل رود آندوس که نند باشد  
 و سخنر نماید شاید آسوده شود و دلش متراکد کند بعد از آن در خزر  
 لکن بیت آن در باران توانست معلوم کند بعد از آن داخل آن  
 ناحیه شد که آن زمان بر نایبها معرفی بحال آن نداشتند و از

بسیاری عیلامی خوانند و امروز معروف با فغانستان است و بر آن  
 رسیدن باین قطر آن راهی را پیش گرفت که حالا مشهور است  
 جزایر قندار و کابل در آن راه است چون اسکندر کابل رسید  
 بطرف هندوستان عطف نموده و در آنجا رودخانه کابل را که  
 قدما گنسن می نامیدند گرفت و رفت تا دره جنبی که امروز در  
 دولت کابل است لکن صیبت با فقر و شربت نعمت در آن طرف  
 کشید چه یونانیها از کارهای بزرگ میرا پس بلکه آسیری (آنجا)  
 و نیز شیرین پادشاه مصر در مالک فر بوره افغانها گفته بودند  
 اسکندر را اینجکایات تنجیر آن نواحی شایق ساخته بود اما آنها این  
 آن پادشاه کشورستان را متحرک نشد بلکه چون سلاطین عجم نیز